پشتیبانیِ انسانی و مالی برای کودتاے یہود
در سال یازدهم هجری

شب هفتم محرّم ۱۴۳۶

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به
مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه
اینترنتی
www.sadeqifard.com
مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام در روزِ اربعین:

«السَّلامُ عَلى وَلِـيِّ اللهِ وَحَبيبِهِ. السَّلامُ عَلى خَليلِ اللهِ وَنَجيبِهِ. السَّلامُ عَلى صَفِيِّ اللهِ وَابْنِ صَفِيِّهِ. السَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهيدِ. السَّلامُ على أَسيرِ الْكُرُباتِ وَقَتيلِ الْعَبَراتِ. اللّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِيُّكَ وَابْنُ وَلِيِّكَ وَصَفِيُّكَ وَابْنُ صَفِيِّكَ الْفائِزُ بِكَرامَتِكَ. أَكْرَمْتَهُ بِالشَّهادَةِ وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعادَةِ، وَاجْتَبَيْتَهُ بِطيبِ الْوِلادَةِ، وَجَعَلْتَهُ سَيِّداً مِنَ السّادَةِ، وَقائِداً مِنَ الْقادَةِ، وَذائِداً مِنْ الذادَةِ، وَأَعْطَيْتَهُ مَواريثَ الأَنبِياءِ، وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلى خَلْقِكَ مِنَ الأَوْصِياءِ. فَأَعْذَرَ فِي الدُّعاءِ وَمَنَحَ النُّصْحَ، وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبادَكَ مِنَ الْجَهالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلالَةِ، وَقَدْ تَوازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيا، وَباعَ حَظَّهُ بِالأَرْذَلِ الأَدْنى، وَشَرى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الأَوْكَسِ، وَتَغَطْرَسَ وَتَرَدّى فِي هَواهُ، وَأَسْخَطَكَ وَأَسْخَطَ نَبِيَّكَ، وَأَطاعَ مِنْ عِبادِكَ أَهْلَ الشِّقاقِ وَالنِّفاقِ وَحَمَلَةَ الأَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبينَ النّارَ. فَجاهَدَهُمْ فيكَ صابِراً مُحْتَسِباً حَتّى سُفِكَ فِي طاعَتِكَ دَمُهُ وَاسْتُبيحَ حَريمُهُ. اللّهُمَّ فَالْعَنْهُمْ لَعْناً وَبيلاً وَعَذِّبْهُمْ عَذاباً أَليماً. السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ سَيِّدِ الأَوْصِياءِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمينُ اللهِ وَابْنُ أَمينِهِ. عِشْتَ سَعيداً وَمَضَيْتَ حَميداً وَمُتَّ فَقيداً مَظْلُوماً شَهيداً. وَأَشْهَدُ أَنَّ اللهَ مُنْجِزٌ ما وَعَدَكَ، وَمُهْلِكٌ مَنْ خَذَلَكَ، وَمُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَكَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللهِ وَجاهَدْتَ فِي سَبيلِهِ حَتّى أَتاكَ الْيَقينُ. فَلَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَكَ. وَلَعَنَ اللهُ مَنْ ظَلَمَكَ. وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ. اللّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنِّي وَلِيٌّ لِمَنْ والاهُ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ . بِأَبي أَنْتَ وَأُمّي يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُوراً فِي الأَصْلابِ الشّامِخَةِ وَالأَرْحامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجاهِلِيَّةُ بِأَنْجاسِها وَلَمْ تُلْبِسْكَ الْمُدْلَهِمّاتُ مِنْ ثِيابِها. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعائِمِ الدّينِ وَأَرْكانِ الْمُسْلِمينَ وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنينَ. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهادِي الْمَهْدِيُّ. وَأَشْهَدُ أَنَّ الأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوى وَأَعْلامُ الْهُدى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقى، وَالْحُجَّةُ على أَهْلِ الدُّنْيا. وَأَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيابِكُمْ، مُوقِنٌ بِشَرايِعِ دينِي وَخَواتيمِ عَمَلي، وَقَلْبي لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ وَأَمْري لأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتّى يَأْذَنَ اللهُ لَكُمْ. فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لا مَعَ عَدُوِّكُمْ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَعلى أَرْواحِكُمْ وَأَجْسادِكُمْ وَشاهِدِكُمْ وَغائِبِكُمْ وَظاهِرِكُمْ وَباطِنِكُمْ آمينَ رَبَّ الْعالَمينَ».

«سلام بر ولی خدا و دوست او. سلام بر خلیل خدا و بندهٔ نجیب او. سلام بر بندهٔ برگزیدهٔ خدا و فرزند برگزیده‌اش. سلام بر حسین مظلومِ شهید. سلام بر آن که گرفتاریها و سختیها او را اسیر کرده بود و بر کشتهٔ اشکِ روان. خدایا! من براستی گواهی می‌دهم که او «ولیِّ» تو و فرزند «ولیّ» تو و برگزیدهٔ تو و فرزند برگزیده‌ات

بود که به کرامت تو دست یافت. تو او را با شهادت گرامی ساختی و با سعادت، مخصوصش داشتی و به پاکزادی او را برگزیدی و او را سیدی از سیدها و رهبری از رهبران، و دفاع کننده‌ای از دفاع کنندگان، قرارش دادی و میراثهای پیمبران را به او دادی و از اوصیائی قرارش دادی که حجت تو بر خلقت هستند. او نیز در دعوت مردم، جای هیچ عذر و بهانه‌ای را برای کسی باقی نگذارد و بي‌دریغ خیرخواهی کرد و جان خود را در راه تو داد تا بندگانت را از گرداب جهالت و نادانی و سرگردانیِ گمراهی برهاند. و کار به آنجا رسید که علیه او افرادی همدست شدند که دنیا فریبشان داده بود به گونه‌ای که بهرهٔ کامل و حظ خود را به بهایی ناچیز فروختند و آخرتشان را درمقابل بهائی اندك و بی‌مقدار معامله کردند و خدا را غضبناک ساختند و خود را به نابودی کشاندند و تو را به خشم آوردند و پیامبر تو را نیز. و از میان بندگانت از افرادی اطاعت کردند که که اهل دو دستگی و نفاق و از افرادی بودند که بارهای سنگین گناه را بدوش می‌کشیدند و بدین جهت مستوجب دوزخ گشته بودند. آن حضرت، با شکیبائی به گونه‌ای با آنان جهاد کرد که خودش را از میان رفته در نزد خودت می‌دید تا آن زمان که خونش در راه پیروی تو ریخت و حریم مقدسش شکسته شد. خدایا آنان را لعنت کن به لعنتی سخت و عذابشان کن به عذابی دردناك. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. سلام بر تو ای فرزند آقای اوصیاء. گواهی دهم که تو براستی امین خدا و فرزند امین خدایی. سعادتمند زیستی و ستوده از دنیا رفتی و درگذشتی در حالی که مظلوم و شهید بودی و از دست همگان رفته. و من گواهی می‌دهم که خدابه آنچه وعده‌اش را به تو داده است ، قطعا وفا می‌کند و هر که را دست از یاریت کشید به هلاکت می‌رساند و عذاب می‌کند آن فردی را که به کشتنت اقدام کرد. و گواهی می‌دهم که تو بخوبی به عهد خدا وفا کردی و در راه او جهاد کردی تا آن که زمان رحلتت فرا رسید. خدا لعنت کند کسی را که تو را کشت و خدا لعنت کند آن که به تو ستم کرد و خدا لعنت کند مردمی را که این خبر را شنیدند و بدان رضایت دادند. خدایا! من تو را گواه می‌گیرم که من با هر که ولایت او را پذیرفته باشد ، هم باورم و دشمن آن فردی هستم که او را دشمن دارد. پدرم و مادرم بفدایت ای فرزند رسول خدا! گواهی می‌دهم که تو نوری بودی در صلب پدرانی بلند مرتبه و رحمهایی پاکیزه که آلوده‌ات نکرد اوضاع زمان جاهلیت به آلودگیهایش و در برت نکرد از لباسهای چرکینش. و گواهی می‌دهم که تو از پایه‌های دین و ستونهای محکم مسلمانان و پناهگاه مردمان با ایمانی. و گواهی دهم که تو پیشوای نیکوکار با تقوا و پسندیده و پاکیزه و راهنمایی هستی که بر هدایت خدایی. و گواهی می‌دهم که همانا امامانی که از فرزندان تو هستند، روح و حقیقت تقوی و نشانه‌های هدایت و رشته‌های محکم الهی و حجتهایی بر مردم دنیا هستند. و گواهی می‌دهم که من با قوانین دینم و نیز با عواقب کردارم ، به شما ایمان ، و به بازگشتتان یقین دارم . و دلم تسلیم دل شما است و کارم پیرو کار شما است و یاریم برایتان آماده است تا آنکه خدا ظهورتان را اجازه دهد. پس با شمایم نه با دشمنان شما. درودهای خدا بر شما و بر روانهای شما و پیکرهایتان و حاضرتان و

غائبتان و آشکارتان و نهانتان. آمین ای پروردگار جهانیان».

*****

در مسیر بحث در خصوص چپاول داراییهای پیامبر رحمت ﷺ و استفاده از آنها برای کودتا، نوبت بحث به «فیء» رسید و ملاحظه شد که دو نوع «فیء» وجود دارد و هر دو نوع، به فتح سرزمینهای کافران و مشرکان ارتباط می‌یابد:

۱- **سرزمینهایی که با صلح فتح می‌شود که این سرزمینها تماماً به عنوانِ «فیء» به رسول خدا ﷺ تعلّق دارد.**

۲- **سرزمینهایی که با جنگ و قهر، فتح می‌شود که این سرزمینها نیز تماماً به عنوانِ «فیء» به رسول خدا ﷺ تعلّق دارد اما او حقوقی از آنها را باید به خدا ﷻ، به خودش، به ذو القربی، به یتیمان، به مساکین و به ابن سبیل اختصاص دهد.**

در هر دو صورت، چیزی از «فیء» به لشکریان پیامبر خدا ﷺ تعلق ندارد.

در ادامه و برای آن که روشن شود، برای تأمین مالی کودتا از چه اموالی استفاده شده و چه معامله هایی بر سر چه اموالی صورت گرفته لازم است تا **در مورد وضعیتِ «فیء» در زمان پیامبر رحمت ﷺ و بعد از آن بحثهای گسترده‌تری صورت بگیرد.**

نگاهی به وضعیتِ فیء در زمان پیامبر رحمت

در زندگی پیامبر رحمت ﷺ ـ به ویژه در چند سال آخر عمر شریفِ آن حضرت ـ خدای جهانیان ﷻ اموال بسیاری را به عنوانِ «فیء» ـ اعم از «فیءِ» نوع اوّل و نوعِ دوم ـ به پیامبرش بخشیده است.

در سورهٔ «فتح» از «**فتحی مبین**» و نیز از فتحی با تعبیر «**فتح قریب**» سخن به میان آمده است. این دو «**فتح**» ممکن است یک «**فتح**» باشد و ممکن نیز هست که به دو واقعه اشاره داشته باشد:

﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * ... * لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا * ... * لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾.[1]

۱ سورهٔ فتح/۱ تا ۲۷.

«به نام «الله» که رحمتش همیشگی و فراگیر است. **قطعاً ما خودمان فقط برای تو فتح کردیم «فتحی مبین» را.** ... قطعاً خدا از آن مؤمنان در آن زمانی راضی شد که آنان با تو در زیر آن درخت، مبایعه کردند. او به خوبی از درون قلبهای آنان آگاهی داشت و آرامش را بر آنان نازل کرد و **«فتحی قریب» را به آنان پاداش داد.** ... به درستی که خدا رؤیای رسولش را به سزا و حق، به واقعیّت رساند. حتماً اگر خدا بخواهد شما در کمال امنیّت و در حالی که سرهای خود را تراشیده‌اید و تقصیر کرده‌اید و بدون آنکه بیمی داشته باشید، به مسجد الحرام وارد خواهید شد. پس خدا می‌داند آنچه را که شما نمی‌دانید و **در آن زمان، او برای شما «فتحی قریب» را قرار خواهد داد».**

«فتح قریب» در عبارتِ ﴿فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ از آیهٔ ۲۷ به **«فتح مکه»** اشاره دارد و وجود این عبارت، پس از ﴿لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ...﴾ به خوبی نشان می‌دهد که **این «فتح» با فاصله اما با فاصلهٔ کمی پس از اعمال حج صورت گرفته است.** بدین‌ترتیب، تکلیف این **«فتح»** در خودِ آیه روشن است و این **«فتح»**، **«فتح مکه»** است، خواه فتحِ اوّل و دوم این سوره نیز به این **«فتح»** اشاره‌ای داشته و یا نداشته باشد.

شواهد نشان می‌دهد که آیهٔ ۱۸ نیز به **«فتح مکه»** اشاره دارد. با این اوصاف، اگر **«فتحِ اوّل»** نیز به همین **«فتح»** اشاره داشته باشد، تمام فتحهایی که در این سوره از آنها صحبتی به میان آمده به گونه‌ای به **«فتح مکّه»** اشاره دارد و در غیر این صورت، در سورهٔ فتح از فتحهای متعددی بحث شده که یکی از آنها **«فتح مکّه»** است؛ فتحهایی که از **«فتح مکه»** نیز بسیار مهمتر است.

زمانِ **«فَتَحْنَا»** در ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ اگر در واقع امر هم، زمان ماضی باشد، فتح مبین در زمانی قبل از نزول این آیه صورت گرفته است. در این صورت، وجودِ این تعبیر در کنار دو تعبیرِ ﴿وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ و ﴿فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾، به خوبی نشان می‌دهد: **در زمانی که خدا از «فتحی قریب» به عنوانِ «فتحِ مکه» خبر می‌دهد، «فتحِ مبین» صورت گرفته بود.**

زمانِ **«فَتَحْنَا»** در ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ اگر در واقعِ امر، زمان ماضی نباشد، **«فتح مبین»، فتحی است که در آینده صورت می‌گیرد.** در چنین حالتی، **خدا از حتمی بودن یک «فتح» در آینده خبر می‌دهد که این «فتح»، «فتحِ غلبهٔ حزب الله بر حزب شیطان» و «فتحی» است که خدا از آن چنین خبر داده است:**

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.[1]

«خدا حکم قطعی کرده است که **حتماً و قطعاً من و رسولانم غلبه می‌یابیم.** به درستی که «الله»

---

۱ سورهٔ مجادله/۲۱.

قدرتمندِ دست نایافتنی است».

هم چنین از آن به این گونه خبر داده است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾.[1]

«به درستی که «ولیّ» شما تنها خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می‌دارند و در رکوعِ نمازشان زکات می‌دهند. و هر کس که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، بپذیرد، پس تنها حزب خدا چیره شدگانند».

در حالت اوّل ـ یعنی در حالتی که زمانِ «فتحنا» در ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾، زمان ماضی باشد ـ مقصود از این فتح، «فتح خیبر» است زیرا «خیبر» تنها غزوه‌ای است که قبل از «فتح مکه» با «فتح» خاتمه یافته و بسیار عظیم هم بوده است. البته علمای عامه برای «صلح حدیبیه» نیز تعبیر «فتح» را به کار برده‌اند که اگر چنانچه در واقعِ امر هم بتوان این تعبیر را برای «صلح» به کار برد، باز هم نمی‌توان گفت که «صلح حدیبیه» همان «فتح مبین» است زیرا وقتی خودِ «فتح مکه» نتواند «فتح مبین» باشد، «صلح حدیبیه» که مقدمه‌ای برای «فتح مکه» بوده است نیز نمی‌تواند مقصود از این «فتح» باشد. در این صورت، خدا «فتح خیبر» را «فتحی مبین» می‌خواند و این در حالی است که «فتح مکه» با چنین وصفی توصیف نشده است.

در مورد «فتحِ خیبر»، حتی یک قول هم وجود ندارد که «فتح خیبر» را به فردی دیگری غیر از مولی امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام نسبت داده باشد. بدین‌ترتیب و بر اساس روایاتی که جای هیچ تردیدی را باقی نمی‌گذارد، خدای جهانیان، «خیبر» را با دستان مبارک امیر ابرار، مولی امیر مؤمنان علیه‌السلام فتح کرده است.

«خداوند والامرتبه، «شهرِ خیبر» را با دستانِ امیر مؤمنان علیه‌السلام فتح کرد و آن را به صورتِ «فیء» به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله بخشید؛ خواه خیبر با جنگ، خواه با صلح و خواه بخشی از آن با جنگ و بخش دیگری از آن با صلح، فتح شده باشد.

به دنبال فتح خیبر، آبادیهای دیگری از جمله «فدک» و «وادی القری» نیز به ملکیّتِ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آمد. ساکنانِ این آبادیها از «جنگ خیبر» درسهای لازم را گرفته بودند.

---

۱ سورهٔ مائده/۵۵ و ۵۶.

به دنبال این دو «فتح»، «فتحِ مکه» صورت گرفت . «فتح مکّه» سومین فتح مهمی بود که در تاریخ اسلام روی داد.

بعد از «فتح مکه» خدا از نبرد دیگری خبر داده است که آن هم به فتح منتهی شد. این جنگ، «جنگ حُنین» است».

به این ترتیب، چهار نمونه از داراییهای پیامبر خدا ﷺ که خدا آنها را به صورتِ «فیء» به پیامبرش بخشیده و از اهمیت بسیاری برخوردار است، به ترتیب زمانِ رویدادِ آنها از این قرار است:

۱- **قلعه‌ها و آبادیهای شهر خیبر.**
۲- **آبادیهایی که به دنبال فتح خیبر و تحت تأثیر آن، با جنگ و یا صلح به دست پیامبر رحمت ﷺ افتاد.**
۳- **مکه و آبادیهای وابسته.**
۴- **حنین.**

در ادامه به بحث پیرامونِ این موارد، پرداخته خواهد شد.

تمام قلعه‌ها و آبادیهای خیبر، مصداقِ فیء

خدای جهانیان ﷻ خیبر را به دست امیر مؤمنان علیه السلام فتح کرد و بنا به آن چه در کتاب خدا آمده است، با فتح خیبر، خداوند رحمان تمام خیبر را به عنوانِ «فیء» به پیامبرش ﷺ بخشید.

گروه بسیاری از علمای عامه بر این باورند که بعضی از قلعه‌های خیبر با صلح فتح شده و صد البته که این صلح، پس از فرو ریختنِ قلعه‌های مهم خیبر ـ مانند قلعهٔ قَموص ـ به وقوع پیوسته است:

«... عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ خَيْبَرَ كَانَ بَعْضُهَا عَنْوَةً، وَبَعْضُهَا صُلْحًا وَالْكَتِيبَةُ أَكْثَرُهَا عَنْوَةً، وَفِيهَا صُلْحٌ. قُلْتُ لِمَالِكٍ: وَمَا الْكَتِيبَةُ؟ قَالَ: أَرْضُ خَيْبَرَ، وَهِيَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ عَذْقٍ».[۱]

«... از ابن شهاب نقل است که گفت: **ب‌عضی از قسمتهای خیبر با جنگ و بعضی دیگر با صلح فتح شد و «کتیبه» بیشترین جنگ و مقاومت را داشت که البته بخشی از آن با صلح فتح شد.** من به مالک گفتم: «کتیبه» دیگر چیست؟ او گفت: **زمین خیبر که در آن چهل هزار نخل بود**».

---

۱ سنن أبی داود (۳/ ۱۶۱)، السنن الکبری للبیهقی (۶/ ۶۱۵).

حکم هر بخشی از خیبر معلوم است. هر بخشی از خیبر که به طریق جنگ فتح شده باشد، مشمول آیهٔ هفتم از سورهٔ حشر می‌شود و هر بخشی که بدون جنگ فتح شده باشد، مشمول آیهٔ ششم از این سوره می‌گردد.

همان گونه که ملاحظه شد، **در هیچ یک از این دو آیه، هیچ سهمی به مجاهدان و لشکریان اختصاص داده نشده است.** اما عامه با دقت هر چه تمامتر از سوی خودشان سالیانِ سال بعد از جنگ خیبر، به تقسیم اراضی خیبر پرداخته‌اند. آنان این عمل را به پیامبر رحمت ﷺ نیز نسبت داده‌اند:

«عَنْ بُشَيْرِبْنِ يَسَارٍ قَالَ: لَمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ خَيْبَرَ قَسَمَهَا عَلَى سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ سَهْمًا، جَمَعَ كُلُّ سَهْمٍ مِائَةَ سَهْمٍ، فَعَزَلَ نِصْفَهَا لِنَوَائِبِهِ وَمَا يَنْزِلُ بِهِ الْوَطِيحَةَ وَالْكَتِيبَةَ وَمَا أُجِيزَ مَعَهُمَا، وَعَزَلَ النِّصْفَ الْآخَرَ فَقَسَمَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، الشِّقَّ وَالنَّطَاةَ وَمَا أُجِيزَ مَعَهُمَا، وَكَانَ سَهْمُ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِيمَا أُجِيزَ مَعَهُمْ. قَالَ الشَّيْخُ: وَالْعِلَّةُ فِيمَا لَمْ يَقْسِمْ مِنْهَا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَنَّهُ فُتِحَ صُلْحًا، وَكَانَ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ خَاصَّةً».[1]

«از بشیر بن یسار نقل است که گفت: **وقتی خدا خیبر را به صورت فیء به پیامبرش ﷺ داد، او آن را به سی و شش سهم تقسیم کرد که هر سهم یک صد سهم را در خود داشت. او نیمی از آن را برای مشکلاتش کنار گذاشت که این بخش، وطیحه و کتیبه و آن چه را به این دو وابسته بود، شامل می‌شد. او نیم باقی مانده را میان مسلمانان تقسیم کرد که این بخش، شق و نطاة و هر آن چه به این دو وابسته بود را شامل می‌شد. و سهم رسول خدا ﷺ در بخشی که به مسلمانان می‌رسید نیز بود.** شیخ گفت: و علت آن که او آنها را میان مسلمانان تقسیم نکرد این بود که آن بخش، با صلح فتح شده بود و به رسول خدا ﷺ اختصاص داشت».

عبارتِ «**لَمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ خَيْبَرَ**» به خوبی نشان می‌دهد که بشیر بن یسار هم به این واقعیت معتقد بود که **خدا تمام خیبر را به صورتِ «فیء» به پیامبر خدا ﷺ بخشیده بود.** او اما ادعا کرده است که پیامبر رحمت ﷺ خیبر را به سه هزار و ششصد بخش تقسیم کرد، هزار و هشتصد سهم را برای خودش برداشته بود و هزار و هشتصد سهم را نیز بین مسلمانان و خودش تقسیم کرد. **بر این اساس، پیامبر خدا ﷺ یک سهم از هزار و هشتصد سهم را نیز به خودش اختصاص داد!**

بشیر بن یسار در پایان این روایت به این نکته اذعان کرده است که **عدم تقسیم نیمی از خیبر این بود که این زمینها با صلح فتح شده بود و تمامِ آن از آنِ پیامبر خدا ﷺ بود.** او البته معین نکرده است که چرا

---

۱ السنن الکبری للبیهقی (۶/ ۵۱۶).

پیامبر خدا ﷺ نیم دیگر را میان مسلمانان تقسیم کرد در حالی که این تقسیم با صریح آیهٔ هفتم از سورهٔ حشر مغایرت دارد!

در روایتهای دیگری از همین بشیر بن یسار، «خیبر» از همان اوّل به صورت اشتراکی به ملکیّتِ پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان درآمده بود. در همین روایتها هم چنین عبارتهایی وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبر رحمت ﷺ «محصول خیبر» را بین مسلمانان تقسیم کرد نه زمینهای خیبر را:

«... حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ بُشَيْرِبْنِ يَسَارٍ، عَنْ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أَدْرَكَهُمْ يَذْكُرُونَ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حِينَ ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ وَصَارَتْ خَيْبَرُ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ وَالْمُسْلِمِينَ. ضُعِفَ عَنْ عَمَلِهَا فَدَفَعُوهَا إِلَى الْيَهُودِ يَقُومُونَ عَلَيْهَا وَيُنْفِقُونَ عَلَيْهَا، عَلَى أَنَّ لَهُمْ نِصْفَ مَا خَرَجَ مِنْهَا. فَقَسَمَهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ سَهْمًا. جَمَعَ كُلُّ سَهْمٍ مِائَةَ سَهْمٍ. فَجَعَلَ نِصْفَ ذَلِكَ كُلِّهِ لِلْمُسْلِمِينَ. وَكَانَ فِي ذَلِكَ النِّصْفِ سِهَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَسَهْمُ رَسُولِ اللهِ ﷺ مَعَهَا. وَجَعَلَ النِّصْفَ الْآخَرَ لِمَنْ يَنْزِلُ بِهِ مِنَ الْوُفُودِ وَالْأُمُورِ وَنَوَائِبِ النَّاسِ».[1]

«... یحیی بن سعید برای ما حدیث کرده که از بشیر بن یسار، از گروهی از اصحاب رسول خدا ﷺ، نقل است که او آنان را درک کرد و از آنان شنید که چنین می‌گفتند: وقتی رسول خدا ﷺ بر «خیبر» چیره شد و «خیبر» از آنِ رسول خدا ﷺ و مسلمانان شد، آنان از کارکردن روی آن زمینها ناتوان ماندند، به این خاطر آن را به یهودیان دادند تا آنان روی آن زمینها کار کنند و زندگی بگذرانند و در ازای آن، نیمی از محصول از آنِ آنان باشد. پس رسول خدا ﷺ آن را به سی و شش سهم تقسیم کرد که هر سهمی یک صد سهم را در خود داشت. نیمی از آن سهام از آن مسلمانان بود که در آن نیمه هم سهام مسلمانان قرار داشت و هم سهم رسول خدا ﷺ. او نیم باقی مانده را برای تأمین هزینهٔ هیأتهای رسمی و امور و مشکلات مردم کنار گذاشت».

عبارتِ «أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حِينَ ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ وَصَارَتْ خَيْبَرُ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ وَالْمُسْلِمِينَ» در این روایت، در کنارِ عبارتِ «لَمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ خَيْبَرَ» از روایت قبلی، حکایت از آن دارد که بشیر، خودش، آهسته آهسته، مسلمانان را نیز در ملکیّتِ «خیبر» شریک ساخته است.

این روایت بشیر، هم چنین نشان می‌دهد که پیامبر رحمت ﷺ زمینهای خیبر را تقسیم نکرد و بلکه آنها را در اختیار خودِ یهودیان گذاشت تا آنان روی زمینهایشان کار کنند و نیمی از محصول را به پیامبر خدا ﷺ بدهند. به این سبب، عبارتِ «فَقَسَمَهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ سَهْمًا»، پس از «عَلَى أَنَّ

---

۱ مسند أحمد مخرجا (۲۶/ ۳۴۴). هم چنین رجوع شود به: مصنف ابن أبی شیبة ـ (۱۲ / ۳۴۰).

لَهُمْ نِصْفَ مَا خَرَجَ مِنْهَا» و نیز پس از واگذاریِ زمینها به یهودیان برای کار کردن بر روی آنها، حکایت از آن دارد که این روایتِ بشیر اگر بویی از صحت هم داشته باشد، **پیامبر خدا ﷺ محصولِ «خیبر» را بین مسلمانان تقسیم کرده است نه زمینهای «خیبر» را.**

براساس نقل دیگری از همین راویان، گویا در ابتدا، خدای جهانیان ﷻ «خیبر» را به عنوانِ «فیء» به رسولش ﷺ عطا کرد، او هم «خیبر» را ـ به گونه‌ای که مطرح شد ـ میان مسلمانان و خودش تقسیم کرد، پس از آن، پیامبر خدا ﷺ سهم خودش از آن اموال را وقف کرد، بعد از آن، دوباره و به دلیل نامعلومی آن اموال به دست رسول خدا ﷺ افتاد، او فردی را برای کار کردن روی زمینهای «خیبر» نیافت و در نهایت، او، خودش و نه مسلمانان دیگر، تمام زمینهای «خیبر» را به یهودیان باز گرداند تا آنان روی زمینها کار کنند. براساس همین نقل، وضعیت در زمان حیاتِ پیامبر رحمت ﷺ به همین گونه و در زمان ابوبکر هم به همین گونه بود اما در زمان عمر، مردم غنی شدند و برای کار بر روی زمین نیز آمادگی پیدا کردند(!)، به این جهت، عمر یهودیان را بیرون کرد و زمینها را میان مسلمانان تقسیم کرد و تا زمان ثبت حدیث، زمینها در میان مسلمانان تقسیم می‌شد! این اخبار نشان می‌دهد که گویا نوشتنِ این نمایشنامه را برعهدهٔ بشیر بن یسار گذاشته بودند:

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، أَنَّ بَشِيرَ بْنَ يَسَارٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ لَمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ خَيْبَرَ قَسَمَهَا عَلَى سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ سَهْمًا. جَمَعَ كُلُّ سَهْمٍ مِنْهَا مِائَةَ سَهْمٍ، وَعَزَلَ نِصْفَهَا لِنَوَائِبِهِ وَمَا يَنْزِلُ بِهِ، وَقَسَمَ النِّصْفَ الْبَاقِيَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ. وَسَهْمُ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِيمَا قَسَمَ: الشَّقُّ وَالنَّطَاةُ وَمَا حِيزَ مَعَهُمَا، وَكَانَ فِيمَا وَقَفَ: الْكَتِيبَةُ وَالْوَطِيحَةُ وَسُلَالِمُ. فَلَمَّا صَارَتِ الْأَمْوَالُ فِي يَدَيْ رَسُولِ اللهِ ﷺ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْعُمَّالِ مَا يَكْفُونَ عَمَلَ الْأَرْضِ، فَدَفَعَهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلَى الْيَهُودِ، يَعْمَلُونَهَا عَلَى نِصْفِ مَا خَرَجَ مِنْهَا. فَلَمْ تَزَلْ عَلَى ذَلِكَ حَيَاةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَحَيَاةَ أَبِي بَكْرٍ، حَتَّى كَانَ عُمَرُ، فَكَثُرَ الْمَالُ فِي أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ، وَقَوُوا عَلَى عَمَلِ الْأَرْضِ، فَأَجْلَى عُمَرُ الْيَهُودَ إِلَى الشَّامِ وَقَسَمَ الْأَمْوَالَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْيَوْمِ».[1]

«یحیی بن سعید نقل کرده که بشیر بن یسار به او چنین خبر داده است: وقتی خدا «خیبر» را به عنوانِ «فیء» به رسول خدا ﷺ داد، او آن را به سی و شش سهم تقسیم کرد که هر سهمی یک صد سهم را در خود داشت. نیمی از آن سهام را او کنار گذاشت تا برای مشکلات و گرفتاریها صرف شود و نیمِ باقی مانده را میان مسلمانان تقسیم کرد و سهم رسول خدا ﷺ در نیمهٔ تقسیم شده، شق و نطاة و مکانهایی بود که به آنها ارتباط می‌یافت و سهم او در مواردی که آنها را وقف کرد، کتیبه و وطیحه و سلالم بود. پس از آن، وقتی اموال در دست رسول خدا ﷺ قرار گرفت، او کارگرانی نداشت که بر روی این زمینها کار کنند. به این

۱ الأموال للقاسم بن سلام (ص: ۷۱). هم چنین: الأموال لابن زنجویه (۱/ ۱۸۸).

جهت او آنها را به یهودیان داد تا آنان، در ازای نیمی از محصول، برروی آن زمینها کار کنند. این مطلب در تمام دوران حیات پیامبر خدا ﷺ و نیز حیات ابوبکر به همین صورت بود تا آن که عمر برسرِ کار آمد. در آن زمان، در دست مسلمانان اموال زیاد شد و آنان برای کار کردن برروی زمینها توانا شدند. در آن زمان، عمر یهودیان را به شام کوچاند و **آن اموال را میان مسلمانان تا به امروز تقسیم کرد**».

در نقلِ دیگری، تقسیمِ «خیبر» را به عهدهٔ ابن عباس گذارده‌اند که **البتّه او این کار را با دقتِ بسیار بیشتری انجام داده که طبعاً با تقسیمهای دیگرِ «خیبر» نیز بسیار متفاوت است:**

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ... ، قَالَ: قُسِمَتْ خَيْبَرُ عَلَى أَلْفِ سَهْمٍ وَخَمْسِمِائَةٍ وَثَمَانِينَ سَهْمًا. الَّذِينَ شَهِدُوا الْحُدَيْبِيَةَ أَلْفٌ وَخَمْسُمِائَةٍ وَأَرْبَعُونَ رَجُلًا، وَالَّذِينَ كَانُوا مَعَ جَعْفَرٍ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا. وَكَانَ مَعَهُمْ يَوْمَئِذٍ مِائَتَا فَرَسٍ أَوْ نَحْوَهَا، فَأَسْهَمَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِصَاحِبِهِ سَهْمًا».[1]

«از ابن عباس... نقل است که گفت: **«خیبر» به هزار و پانصد و هشتاد قسمت تقسیم شد.** افرادی که در حدیبیه حاضر بودند، هزار و پانصد و چهل نفر و افرادی که با جعفر از سرزمین حبشه همراه شده بودند، چهل نفر بودند و در آن روز دویست اسب یا نزدیک به دویست اسب، با آنان بود که برای هر اسبی دو سهم و برای صاحبش یک سهم قرار داده شده بود».

ابن عباس که با این دقت مثال زدنی به تقسیم «خیبر» پرداخته است، البته یا خودش از اوّلیاتِ ریاضیات بی اطلاع بود و یا راویان بی اطلاع بودند و یا باز هم باید پذیرفت که همگی از اوّلیات ریاضیات بی اطلاع بودند و هیچ حالت دیگری هم ندارد! و این، امری بدیهی است، زیرا که او در پایان روایت اعلام کرده، اسب و صاحبش، سه سهم داشتند و پیاده یک سهم، و باز هم اعلام کرده است که در «خیبر»، دویست اسب و اسب سوار وجود داشت. به این سبب، خبرگانِ ریاضیات، درج این چهار صد سهم را در ضمن سایر سهام، به کلی فراموش کرده‌اند!

بخاری اگر چه این روایتِ بشیر بن یسار و ابن عباس را نقل نکرده ولی روایتهایی را در صحیحش آورده که براساسِ آنها، **باید پذیرفت که پیامبر خدا ﷺ «خیبر» را تقسیم کرده است.** براساس یکی از این روایتها، پیامبر خدا ﷺ **«خیبر»** را تنها میان افرادی تقسیم کرده است که در **«فتح خیبر»** شرکت داشتند:

«عَنْ أَبِي مُوسَى، قَالَ: قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ أَنِ افْتَتَحَ خَيْبَرَ فَقَسَمَ لَنَا، وَلَمْ يَقْسِمْ لِأَحَدٍ لَمْ يَشْهَدِ الفَتْحَ غَيْرَنَا».[2]

---

۱ تاريخ المدينة لابن شبة (۱/ ۱۸۶).

۲ صحيح البخاری (۵/ ۱۳۸).

«... از ابوموسی نقل است که گفت: بعد از آن که **پیامبر خدا ﷺ خیبر را فتح کرد**، ما به حضور او رسیدیم. او به ما هم سهم داد و به جز ما، **به هیچ فردی دیگری که در فتح حاضر نبود، هیچ سهمی نداد**».

در این روایت، مشخص نشده که پیامبر خدا ﷺ چه چیزی از «خیبر» را میانِ حاضرانِ «خیبر» تقسیم کرد اما در روایاتِ دیگری از بخاری، به این نکته تصریح شده است که **پیامبر رحمت ﷺ تمامِ «خیبر» را تقسیم کرد:**

«عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ... : لَوْلاَ آخِرُ المُسْلِمِينَ، مَا فَتَحْتُ قَرْيَةً إِلَّا قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ».[1]

«از زید بن اسلم از پدرش، روایت است که گفت: عمر... گفت: اگر به خاطر مسلمانانی که بعدها به دنیا می‌آیند نبود، هیچ قریه‌ای فتح نمی‌شد مگر آن که من آن را در میان اهل آن جا تقسیم می‌کردم همان گونه که **پیامبر خدا ﷺ خیبر را تقسیم کرد**».

عبارتِ **«كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ»** پس از **«مَا فَتَحْتُ قَرْيَةً إِلَّا قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا»** خیانت و دروغی برای هموار سازیِ راهِ جنایتهای بعدی است. در عبارتِ دوم، در واژهٔ **«أَهْلِهَا»** مرجع ضمیر «ها»، «قریه» است و **به این ترتیب و براساس ادّعای عمر، پیامبر خدا ﷺ «خیبر» را میانِ «اهل خیبر» تقسیم کرده است. حال اگر تعبیرِ «اهل خیبر»، یک تعبیر حقیقی باشد، باید پذیرفت که پیامبر رحمت ﷺ «خیبر» را میان یهودیان تقسیم کرده و اگر چنانچه ادعا شود که این تعبیر یک تعبیر مجازی است باید پذیرفت که پیامبر خدا ﷺ خیبر را میان مسلمانان تقسیم کرده است و این ادعای کذبی بیش نیست!**

بخاری این روایت را در جای دیگری از صحیحش بدون عبارتِ **«بَيْنَ أَهْلِهَا»** نقل کرده است و گویا عمر یا بخاری و یا هر دو به مشکل سازیِ این عبارت واقف شده بودند! در این روایت، البته عمر غصهٔ همهٔ مردم را می‌خورد نه غصّهٔ مسلمانان را:

«...أَخْبَرَنِي زَيْدٌ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَبْنَ الخَطَّابِ... يَقُولُ: أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لَوْلاَ أَنْ أَتْرُكَ آخِرَ النَّاسِ بَبَانًا لَيْسَ لَهُمْ شَيْءٌ، مَا فُتِحَتْ عَلَيَّ قَرْيَةٌ إِلَّا قَسَمْتُهَا كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ وَلَكِنِّي أَتْرُكُهَا خِزَانَةً لَهُمْ يَقْتَسِمُونَهَا».[2]

«... زید، از پدرش، به من خبر داد که از عمر بن خطاب... شنیده که می‌گفت: قسم به آن که جانم به دست اوست! اگر این گونه نبود که **من مردمی را که بعد از این می‌آیند، تهی دست و فقیر رها کنم** که هیچ

۱ صحیح البخاری (۳/ ۱۰۶).

۲ صحیح البخاری (۵/ ۱۴۰).

نداشته باشند، **درهای هیچ قریه‌ای به روی من باز نمی‌شد مگر آن که آن را تقسیم می‌کردم، همان گونه که پیامبر خدا ﷺ خیبر را تقسیم کرد.** اما من آن را به عنوانِ سرمایه‌ای برای آنان رها می‌کنم تا آنان خودشان آن را تقسیم کنند».

به این ترتیب و براساسِ این روایتها، **عمر غمِ مسلمانان، یا غم مردم را بیش از پیامبر خدا ﷺ می‌خورد و بیشتر از خاتمِ پیامبران نیز به فکرِ آیندهٔ مردم و مسلمانان بود!**

از عبارتِ «**كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ**» که در این دو روایت آمده شاید تنها بتوان فهمید که پیامبر خدا ﷺ خیبر را تقسیم کرده اما این که او چگونه آن را تقسیم کرده است، مشخص نیست.

نحوهٔ تقسیم را نیز البته و صد البته، هم در بخاری و هم در غیر بخاری، با دقتِ هر چه تمامتر(!) ذکر کرده‌اند:

«**عَنِ ابْنِ عُمَرَ... ، قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّاجِلِ سَهْمًا**».[1]

«از ابن عمر... نقل است که گفت: **در «روز خیبر»، رسول خدا ﷺ این گونه تقسیم کرد** که برای اسب دو سهم را قرار داد و برای پیاده یک سهم را».

مسلم بن حجاج نیسابوری، تکلیفِ همگان را از زبان خاتمِ پیامبران ﷺ و تا قیامت، مشخص کرده است. **براساس روایتِ مسلم، در صورتِ صلح تمام سهمها و در صورتِ جنگ، چهار پنجم آنها، بین مسلمانان تقسیم می‌شود:**

«**عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: أَيُّمَا قَرْيَةٍ أَتَيْتُمُوهَا، وَأَقَمْتُمْ فِيهَا، فَسَهْمُكُمْ فِيهَا. وَأَيُّمَا قَرْيَةٍ عَصَتِ اللهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّ خُمُسَهَا لِلهِ وَلِرَسُولِهِ، ثُمَّ هِيَ لَكُمْ**».[2]

«از همام بن منبّه نقل است که گفت: این همان است که ابوهریره از قولِ رسول خدا ﷺ برای ما حدیث کرده و احادیثی از این موضوع را ذکر کرد و گفت: رسول خدا ﷺ فرموده است: **هر قریه‌ای که شما به آن وارد شُدید و در آن اقامت گزیدید، سهم شما در آن است و هر قریه‌ای که خدا و رسول خدا را عصیان کردند، خمس آن از آنِ خدا و رسول است و بعد از آن، تمام آن، از آنِ شما خواهد بود**».

روایتهای دیگری در صحیح بخاری و مسلم و بسیاری دیگر از کتابهای مهم عامه آمده که نشان

---

۱ صحیح البخاری (۵/ ۱۳۷).

۲ صحیح مسلم (۳/ ۱۳۷۶)، سنن أبی داود (۳/ ۱۶۶).

می‌دهد تمام این تقسیم بندیها خیال خامی بیش نبوده است؛ خیالهایی که امثال بشیر بن یسار از داستان‌سراییها به خاطر سپرده بودند و آنها را نقل کرده‌اند:

«عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ...، قَالَ: أَعْطَى النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ اليَهُودَ: أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا، وَلَهُمْ شَطْرُمَا يَخْرُجُ مِنْهَا».[1]

«از نافع، از عبد الله... ، نقل است که گفت: **پیامبر خدا ﷺ خیبر را به یهودیان اعطا کرد تا بر آن زمینها کشت و کار کنند و نیمی از محصول، از آنِ آنان باشد**».

در این روایت تصریح شده است که **پیامبر خدا ﷺ خیبر را به یهودیان بخشید** تا آنان بر روی آن زمینها کار کنند و تا در ازا، نیمی از محصول به آنان برسد. البته در این روایت مشخص نشده که آیا پیامبر خدا ﷺ سهم خیالیِ مسلمانان را به یهودیان «**اعطاء**» کرده بود یا فقط سهم خودش را اما در روایت دیگری از همین بخاری، معلوم است که **پیامبر خدا ﷺ سهم خدا و سهم مسلمانان(!) را نیز در ازای کار کردن بر زمینها و پرداختِ نیمی از محصول، به یهودیان واگذار کرده بود:**

«... عَنْ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ عُمَرَبْنَ الخَطَّابِ... أَجْلَى اليَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الحِجَازِ. وَكَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لَمَّا ظَهَرَعَلَى خَيْبَرَأَرَادَ إِخْرَاجَ اليَهُودِ مِنْهَا، وَكَانَتِ الأَرْضُ حِينَ ظَهَرَعَلَيْهَا لِلهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَلِلْمُسْلِمِينَ. وَأَرَادَ إِخْرَاجَ اليَهُودِ مِنْهَا، فَسَأَلَتِ اليَهُودُ رَسُولَ اللهِ ﷺ لِيُقِرَّهُمْ بِهَا، أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا، وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ. فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ ﷺ: نُقِرُّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا. فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلاَهُمْ عُمَرُإِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ».[2]

«... از ابن عمر نقل است که گفت: عمربن خطاب... یهودیان و نصرانیان را از سرزمین حجاز بیرون کرد. و سابقهٔ ماجرا این گونه بود: وقتی رسول خدا ﷺ بر خیبر چیره شد، بر آن شد تا یهودیان را از خیبر بیرون کند و **در آن زمان که غلبه برای رسول خدا رخ داد، زمین از آنِ خدا و رسول خدا ﷺ و مسلمانان بود.** در همان زمان او خواست تا یهودیان را از خیبر بیرون کند اما **آنان از رسول خدا ﷺ درخواست کردند تا آنان را در خیبر نگاه دارد در ازای آن که آنان روی زمینهای خیبر کار کنند و نیمی از محصول از آنِ آنان باشد.** رسول خدا ﷺ هم به آنان فرمود: ما شما را تا زمانی که خودمان بخواهیم روی این زمینها نگاه می‌داریم. و آنان در خیبر باقی ماندند تا عمر آنان را به تیماء و اریحاء کوچاند».

این روایت به گونه‌ای دیگر و شاید با اختلافی کوچک(!)، در همین صحیح(!) آمده که از کنار

---

۱ صحیح البخاری (۵/ ۱۴۰).

۲ صحیح البخاری (۳/ ۱۰۷).

هم گذاشتنِ آنها معلوم می‌شود که خدا هم سهمی در این زمینها نداشت و البته که سهم او به مسلمانان اختصاص نیافته بود بلکه تمام سهم خدا از آنِ یهودیان بود:

«... عَنِ ابْنِ عُمَرَ... : أَنَّ عُمَرَبْنَ الخَطَّابِ أَجْلَى اليَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الحِجَازِ. وَكَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى أَهْلِ خَيْبَرَ، أَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ اليَهُودَ مِنْهَا، وَكَانَتِ الأَرْضُ لَمَّا ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلْيَهُودِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلْمُسْلِمِينَ. فَسَأَلَ اليَهُودُ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَنْ يَتْرُكَهُمْ عَلَى أَنْ يَكْفُوا العَمَلَ وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ...».[1]

«... از ابن عمر نقل است که گفت: عمر بن خطاب... یهودیان و نصرانیان را از سرزمین حجاز بیرون کرد. و سابقهٔ ماجرا این گونه بود: وقتی رسول خدا ﷺ بر خیبر چیره شد، بر آن شد تا یهودیان را از خیبر بیرون کند و در آن زمان که غلبه برای رسول خدا رخ داد، **زمین از آنِ یهودیان و رسول خدا ﷺ و مسلمانان بود.** پس یهودیان از رسول خدا ﷺ درخواست کردند تا آنان را در خیبر نگاه دارد در ازای آن که آنان، مسلمانان را از کار کردنِ روی زمینها مستغنی سازند و نیمی از محصول نیز از آنِ آنان باشد...».

از مقایسهٔ دو عبارتِ «**كَانَتِ الأَرْضُ حِينَ ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَلِلْمُسْلِمِينَ**» و «**كَانَتِ الأَرْضُ لَمَّا ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلْيَهُودِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلْمُسْلِمِينَ**» در این دو روایت معلوم می‌شود که چه خیانتهایی در این گروه از روایتها صورت گرفته است.

«گمان نشود البته که این یک اشتباه کوچک است! در آیندهٔ مباحث روشن خواهد شد که این عبارتِ بخاری اشتباهی کوچک از یک راوی نیست که تصادفاً در کتاب او ثبت شده بلکه مقدمه‌ای برای چهره دادن به معاملاتی است که ابو بکر و عمر با یهودیان برای صورت گرفتنِ کودتا کردند. بله، این گوشه‌ای از طرح است که در این جا، در صحیح بخاری، درج و ثبت شود که بخشی از زمینهای خیبر، پس از فتحِ خیبر، باز هم از آنِ یهودیان بود تا در زمانی که قرار شد یهودیان از خیبر بروند، اگر پول زمینها را به آنان دادند، هیچ فردی هیچ خرده‌ای نگیرد»!

به هر حال، این گروه از روایات به خوبی نشان می‌دهد که:

«این زمینها به هیچ عنوان نه میانِ مسلمانان و نه میانِ هیچ فرد و افرادِ دیگری، تقسیم نشد و آن چه در بخاری و در مسلم و در غیر آنها در این ارتباط آمده اگر دروغی مسلّم

---

۱ صحیح البخاری (۴/ ۹۵).

نباشد، این روایتها را باید کذب صریحی دانست که برای تثبیت سلطنت نظام سلطه ساخته شده است»!

فتح آبادیهای دیگر به دنبالِ فتح خیبر و تحت تأثیر آن

همراه با «خیبر» و تحت تأثیر آن و شاید بلا فاصله پس از «نبردِ خیبر»، آبادیهای دیگری از یهودیان نیز به عنوانِ «فیء» به ملکیتِ پیامبر رحمت ﷺ در آمد. یکی از مهمترینِ این آبادیها، «فدک» بود. تمام این آبادیها، به آن دلیل که بدون جنگ، فتح شده، از مواردِ «فیءِ نوع اول» به شمار می‌آمد و به صریح آیهٔ ششم از سورهٔ حشر، از آنِ پیامبر رحمت ﷺ شده بود.

در موردِ کیفیتِ فتح «فدک» چنین آورده‌اند:

«قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: لَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ خَيْبَرَ، قَذَفَ اللهُ فِي قُلُوبِ أَهْلِ فَدَكٍ حِينَ بَلَغَهُمْ مَا أَوْقَعَ اللهُ بِأَهْلِ خَيْبَرَ، فَبَعَثُوا إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ يُصَالِحُونَهُ عَلَى النِّصْفِ مِنْ فَدَكٍ. فَقَدِمَتْ عَلَيْهِ رُسُلُهُمْ بِخَيْبَرَ، أَوْ بِالطَّرِيقِ، أَوْ بَعْدَمَا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَقَبِلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ. فَكَانَتْ فَدَكٌ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ خَالِصَةً؛ لِأَنَّهُ لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ. فَهِيَ مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَاللهُ أَعْلَمُ عَلَى النِّصْفِ صَالَحَ أَهْلَهَا أَمْ عَلَيْهَا كُلِّهَا. فَكُلُّ ذَلِكَ قَدْ جَاءَتْ بِهِ الْأَحَادِيثُ».[1]

«ابن اسحاق گوید: وقتی رسول خدا ﷺ از «خیبر» فارغ شد، خبر بلایی که خدا بر سر «اهل خیبر» آورده بود، به اهلِ «فدک» رسید. در آن زمان، خداوند در دلهای آنان ترس انداخت و آنان رسولانی را به خدمت رسول خدا ﷺ فرستادند تا با او در خصوص نیمی از «فدک» مصالحه کنند. رسولان، در خودِ «خیبر»، یا در راه و یا پس از آن که پیامبر خدا به مدینه وارد شد، به حضور او رسیدند. پیامبر خدا هم پیشنهاد مصالحهٔ آنان را پذیرفت. **به این خاطر، فدک فقط به رسول خدا ﷺ اختصاص داشت زیرا از مواردی بود که بر آن، اسب و شتری تازانده نشده بود. به این خاطر، فدک از صدقات رسول خدا ﷺ است.** و خدا می‌داند که پیامبر، با آنان بر روی نیمی از فدک مصالحه کرده بود یا بر تمامِ آنها. و در همهٔ این موارد، احادیثی وارد شده است».

اگر «فدک» از مواردی باشد که با صلح فتح شده تمامِ آن از آنِ رسول رحمت ﷺ است؛ خواه در روایاتی که ابن شَبّه می‌گوید، به این نکته تصریح شده و خواه از تصریحِ به آن طفره رفته و خواه در روایاتی

---

۱ تاریخ المدینة لابن شبة (۱/ ۱۹۴).

آمده باشد که رسول خدا بر مبنای مالکیتِ نیمی از آن سرزمینها، با یهودیان مصالحه کرده است! آن چه در این دسته از روایات آمده، آماده سازی اذهان برای پذیرشِ رویدادهایی است که بعدها به دست ابو بکر و عمر و در مورد فدک رخ داده است!

همان گونه که ابن شبه به آن اشاره کرده در بعضی از روایتهای عامه به این نکته تصریح شده که «فدک» همانندِ بعضی از قلعه‌های «خیبر»، با «صلح» فتح شده است و تمامِ آن، از آنِ پیامبر رحمت ﷺ می‌باشد:

«عَنِ الزُّهْرِيِّ، وَعَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَبَعْضِ وَلَدِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ، قَالُوا: بَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ خَيْبَرَ تَحَصَّنُوا، فَسَأَلُوا رَسُولَ اللهِ ﷺ أَنْ يَحْقِنَ دِمَاءَهُمْ وَيُسَيِّرَهُمْ. فَفَعَلَ. فَسَمِعَ بِذَلِكَ أَهْلُ فَدَكَ، فَنَزَلُوا عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ. فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ خَاصَّةً لِأَنَّهُ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ».[1]

«از زهری و عبد الله بن ابو بکر و بعضی از فرزندان محمد بن مسلمه، نقل است که گفتند: گروهی از اهلِ خیبر باقی مانده که تحصن کرده بودند. آنان از رسول خدا ﷺ خواستند تا خونِ آنان را نریزد و آنان را تحت حکم خودش قرار دهد. پیامبر خدا چنان کرد. اهل فدک این موضوع را شنیدند و به همین روش، تن دادند. به این جهت، فدک فقط از آنِ رسول خدا ﷺ است زیرا که این سرزمین، از سرزمینهایی است که بر آنها اسب و شتری تازانداه نشده است».

گاهی برای آن که بین روایات خودشان را جمع کرده باشند، ادّعا کرده‌اند که یهودیان قیمت بقیهٔ زمینهایشان را گرفتند و بعد از آن، تمام آن زمینها از آنِ رسول خدا ﷺ شد:

«قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: إِنَّمَا صَارَ أَهْلُ خَيْبَرَ لَا حَظَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَالثَّمَرِ لِأَنَّ خَيْبَرَ أُخِذَتْ عَنْوَةً فَكَانَتْ لِلْمُسْلِمِينَ، لَا شَيْءَ لِلْيَهُودِ فِيهَا. وَأَمَّا فَدَكُ، فَكَانَتْ عَلَى مَا جَاءَ فِيهَا مِنَ الصُّلْحِ، فَلَمَّا أَخَذُوا قِيمَةَ بَقِيَّةِ أَرْضِهِمْ خَلَصَتْ كُلُّهَا لِرَسُولِ اللهِ ﷺ. وَلِهَذَا تَكَلَّمَ الْعَبَّاسُ وَعَلِيٌّ عليهما السلام فِيهَا».[2]

«ابو عبید گوید: اهل «خیبر»، نه در زمین و نه در محصول، بهره و سهمی ندارند زیرا که «خیبر»، با جنگ فتح شده و از آنِ مسلمانان است و یهود در آن حقی ندارد. اما فدک، بر اساسِ اخباری که به دست رسیده با صلح فتح شده است. به این سبب، آنان وقتی ارزش بقیهٔ زمینهایشان را گرفتند، تمامِ آن به رسول خدا ﷺ اختصاص یافت. به این خاطر بود که علی و عباس عليهما السلام در مورد آن، بحث و منازعه کردند».

۱ سنن أبی داود (۳/ ۱۶۱)، فتوح البلدان (ص: ۳۹).

۲ الأموال للقاسم بن سلام (ص: ۷۱)، الأموال لابن زنجویه (۱/ ۵۹).

گاهی و در بعضی از روایات، به این سرزمینها حکمِ «**غنایمِ برجسته**» را داده‌اند و از سوی خودشان آنها را تقسیم نیز کرده‌اند:

«عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ، عَنْ عُمَرَ... قَالَ: كَانَتْ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ صَفَايَا: خَيْبَرُ وَفَدَكٌ وَبَنُو النَّضِيرِ. فَأَمَّا بَنُو النَّضِيرِ فَكَانَتْ حُبُسًا لِنَوَائِبِهِ، وَأَمَّا فَدَكٌ فَكَانَتْ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ، وَأَمَّا خَيْبَرُ فَجَزَّأَهَا ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ: جُزْتَيْنِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَجُزْءًا لِنَفَقَةِ أَهْلِهِ. فَمَا فَضَلَ عَنْ نَفَقَةِ أَهْلِهِ رُدَّ عَلَى فُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ».[1]

«از مالک بن اوس بن حدثان، از عمر... ، نقل است که گفت: **برای رسول خدا ﷺ صفایایی[2] بود: خیبر، فدک و بنو نضیر**. او بنو نضیر را برای مشکلاتش و **فدک را برای در راه ماندگان کنار گذاشت**. اما او «**خیبر**» را به سه بخش تقسیم کرد: دو جزء آن را میان مسلمانان قسمت کرد و یک جزء آن را برای مخارجِ اهلش کنار گذاشت. پس هر آن چه از مخارجِ اهلش زیاد می‌آمد، آن را به فقیران مهاجران باز پس می‌داد».

به جز«**فدک**»، سرزمینهای بسیار دیگری نیز در همین روزگاران فتح و به صریحِ آیات کتاب خدا ﷻ، از آنِ رسول خدا ﷺ شد. **یکی از این سرزمینها، «وادی القری» است**.

«آبادیهای عرینه» منطقهٔ آباد دیگری در نزدیکی «خیبر» بود که در همین زمانها فتح شد و بر مبنای آیاتِ ششم و هفتم سورهٔ حشر، **به تملّک رسول خدا ﷺ در آمد**:

«عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ﴾ قَالَ الزُّهْرِيُّ: قَالَ عُمَرُ: هَذِهِ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ خَاصَّةً قُرَى عُرَيْنَةَ، فَدَكَ، وَكَذَا وَكَذَا».[3]

«از زهری نقل است که گفت: عمر گفت، ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ﴾؛ زهری گوید: عمر گفت: **این فقط به رسول خدا ﷺ اختصاص دارد: قریه‌های عرینه، فدک و این قریه و آن قریه**».

فتح مکّه، فتحی با جنگ یا فتحی پس از صلح

همان گونه که گذشت، مکه با تصریح کتاب خدا، فتح شد و به همین سبب و باز هم **بنا به تصریح**

---

۱ تاریخ المدینة لابن شبة (۱/ ۱۷۶).

۲ به غنایم برجسته، «**صفایای غنایم**» گفته می‌شود.

۳ سنن أبی داود (۳/ ۱۴۱).

کتابِ خدا تمام مکه به عنوانِ «فیء»، ملکِ رسول خدا ﷺ گردید؛ خواه این واقعیت را مردم قبول داشته باشند و خواه از قبول آن طفره بروند.

یاد آور می‌شود که بنا به تصریح آیاتی از «سورهٔ فتح»، **میانِ فتح مکه و انجام مناسک حج، فاصلهٔ کوتاهی وجود دارد**. بر این اساس، **ابتدا مناسک حجِ پیامبر رحمت ﷺ و مسلمانان انجام شد و بعد از آن، فتح مکه صورت گرفت:**

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾.[1]

«به درستی که خدا رؤیای رسولش را به سزا و حق به واقعیّت رساند. حتماً اگر خدا بخواهد شما در کمال امنیّت و در حالی که سرهای خود را تراشیده‌اید و تقصیر کرده‌اید و بدون آنکه بیمی داشته باشید، **به مسجد الحرام وارد خواهید شد**. پس خدا می‌داند آنچه را که شما نمی‌دانید. **پس از آن و در کنارِ آن مناسک، او برای شما «فتحِ نزدیکی» را قرار داد**».

در این آیه خدا خبر از آن داده که قبل از انجامِ مناسک حج ـ به گونه‌ای که آیه به آن اشاره کرده است ـ پیامبر رحمت ﷺ خواب آن را نیز دیده بود. البته شواهد نشان می‌دهد که **این خواب را پیامبر خدا ﷺ قبل از صلح دیده و خبر انجام مناسک را نیز به مردم داده بود:**

«... عَنِ المِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ ـ يُصَدِّقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدِيثَ صَاحِبِهِ ـ قَالاَ: خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ زَمَنَ الحُدَيْبِيَةِ حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ... قَالَ عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ: فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللهِ ﷺ فَقُلْتُ: أَلَسْتَ نَبِيَّ اللهِ حَقًّا؟! قَالَ: بَلَى. قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى البَاطِلِ؟! قَالَ: بَلَى. قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا؟ قَالَ: إِنِّي رَسُولُ اللهِ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ، وَهُوَ نَاصِرِي. قُلْتُ: أَوَلَيْسَ كُنْتَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي البَيْتَ فَنَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: بَلَى. فَأَخْبَرْتُكَ أَنَّا نَأْتِيهِ العَامَ؟! قَالَ: قُلْتُ: لاَ. قَالَ: فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ».[2]

«از مسور بن مخرمه و مروان نقل است ـ در حالی که هر یک از این دو، حدیثِ رفیقش را تصدیق می‌کند ـ که آن دو گفتند: **رسول خدا ﷺ در زمان حدیبیه از مدینه خارج شد تا آن زمان که او در بخشی از مسیر قرار گرفت**. ... عمر بن خطّاب گفت: من به نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم و گفتم: **آیا تو در حقیقت، پیامبر خدا نیستی؟!** او گفت: بله، هستم. گفتم: آیا ما بر حق و دشمنانِ ما بر باطل نیستند. او گفت: بله. گفتم:

۱ سورهٔ فتح/۲۷.

۲ صحیح البخاری (۳/ ۱۹۳).

پس از چه رو ما در دینمان این پستی را از خودمان بروز دهیم؟ او فرمود: من رسول خدا هستم و هرگز او را نافرمانی نمی‌کنم در حالی که او یاور من است. گفتم: **آیا تو دائماً به ما نمی‌گفتی که ما به زودی به سراغ خانه می‌رویم و آن را طواف می‌کنیم؟! او گفت: بله. امّا آیا من به تو خبر دادم که ما در سالِ جاری به سراغ خانه می‌رویم؟ او گفت: گفتم: نه. او گفت: اما تو به خانه می‌روی و آن را طواف می‌کنی»**.

این روایت، روایتی بسیار طولانی است که در آن به صورتی مبسوط قضایای «صلح حدیبیه» مطرح شده که از محل این بحث، خارج است اما همان گونه که ملاحظه می‌شود، **پیامبر خدا ﷺ از پیش، ورود مسلمانان به مکه و انجام عمره را به آنان خبر داده بود.**

«صلح حدیبیه» هرآن چه بود و در هر مقطعی از زندگی پیامبر خدا ﷺ با مشرکانِ مکه بسته شد، **قرار دادی بود که میان این دو بسته شد تا پیامبر رحمت به همراه مسلمانان، در سالِ پس از صلح، برای انجام مناسک حج به مکه بیایند.** برپایهٔ این صلح، مسلمانان قرار بود در مکه، سه روز و برای انجام مناسک حج اقامت داشته باشند.

«عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، قَالَ: وَادَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ عَلَى ثَلَاثٍ: مَنْ أَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ لَمْ يَرُدُّوهُ، وَمَنْ أَتَى إِلَيْنَا مِنْهُمْ رَدَّوْهُ إِلَيْهِمْ، وَعَلَى أَنْ يَجِيءَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ وَأَصْحَابُهُ فَيَدْخُلُونَ مَكَّةَ مُعْتَمِرِينَ، فَلَا يُقِيمُونَ إِلَّا ثَلَاثًا، وَلَا يُدْخِلُونَ إِلَّا جَلَبَ السِّلَاحِ، السَّيْفِ وَالْقَوْسِ وَنَحْوِهِ».[1]

«از براء بن عازب نقل است که گفت: در روز حدیبیه، پیامبر خدا ﷺ بر روی سه چیز با مشرکان مصالحه کرد: هریک از مسلمانان که از نزد پیامبر خدا ﷺ به نزد مشرکان برود، مشرکان او را باز نگردانند و هریک از مشرکان که به نزد ما بیاید، او را به مشرکان بازگردانند و بر این پایه صلح کردند که **پیامبر خدا ﷺ و اصحاب او در سال آینده برای انجام عمره به مکه وارد شوند اما فقط سه روز در مکه اقامت داشته باشند و** فقط در حالی وارد شوند که شمشیر و نیزه و همانندهای آنها در کیسه به همراهشان باشد».

موارد به همان صورتی انجام شد که پیامبر رحمت ﷺ خواب آن را دیده و خبر آن را به مردم داده بود و این تصریح کتاب خدا با عبارتِ ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ...﴾ است.

در بعضی از کتابهای عامه به این مطلب تصریح شده که **پیامبر خدا ﷺ به همان صورتی به مکه وارد شد که در قرار دادِ صلح تعیین شده بود.** برای نمونه بخاری این گونه آورده است:

---

۱ مسند أحمد مخرجا (۳۰/ ۶۱۹).

«... عَنِ ابْنِ عُمَرَ... : أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ خَرَجَ مُعْتَمِرًا فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ البَيْتِ. فَنَحَرَ هَدْيَهُ، وَحَلَقَ رَأْسَهُ بِالحُدَيْبِيَةِ، وَقَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يَعْتَمِرَ العَامَ المُقْبِلَ، وَلاَ يَحْمِلَ سِلاَحًا عَلَيْهِمْ إِلَّا سُيُوفًا وَلاَ يُقِيمَ بِهَا إِلَّا مَا أَحَبُّوا. فَاعْتَمَرَ مِنَ العَامِ المُقْبِلِ، فَدَخَلَهَا كَمَا كَانَ صَالَحَهُمْ، فَلَمَّا أَقَامَ بِهَا ثَلاَثًا أَمَرُوهُ أَنْ يَخْرُجَ فَخَرَجَ».[1]

«از ابن عمر... نقل است که گفت: **رسول خدا ﷺ برای انجام عمره خارج شد** ولی کفار قریش میان او و زیارت خانه مانع شدند. او در حدیبیه شترِ قربانی را نحر کرد و سرش را تراشید و **با آنان قرار بست که در سال بعد، عمره به جا آورد** ولی با خودشان به جز شمشیر سلاح دیگری را حمل نکنند و **در مکه به آن اندازه که مشرکان قریش می‌خواهند، اقامت کنند. پیامبر خدا در سال بعد عمره را به جا آورد و وارد مکه شد، به همان صورتی که با آنان مصالحه کرده بود. پس از آن که او سه روز در مکه باقی ماند، مشرکان قریش به او فرمان دادند که خارج شود و او خارج شد**».

نکتهٔ بسیار مهم در این روایت این است که **از آغاز تا انتها، سخنی از مسلمانان در بین نیست**. پیامبر خدا ﷺ خودش برای انجام عمره خارج شده، خودش قرار داد صلح را بسته، سال بعد خودش به عمره رفته است و مشرکان به خودِ او فرمان داده بودند که از مکه خارج شود و او نیز براساس قرار داد و نیز به دنبالِ فرمان مشرکان، از مکه خارج شده بود.

عبارتِ «**فَدَخَلَهَا كَمَا كَانَ صَالَحَهُمْ**» در این روایت، هم چنین نشان می‌دهد که **تمام عمره و تمام اقامتِ پیامبر خدا ﷺ در مکه به همان صورتی به انجام رسید که در قرارداد صلح درج شده بود.**

بر این اساسها، پیامبر خدا ﷺ بدون هیچ دردِ سری و همان گونه که در رؤیا دیده بود و همان گونه که در کتاب خدا آمده است و همان گونه که در قرارداد صلح درج شده بود، به همراه مسلمانان عمره را به جا آوردند و **تا این جا سخنی از جنگ و از فتح مکه در میان نیست.**

به ناگاه اما سخن از «فتح مکه» به میان آمده اما در هیچ کتاب و در هیچ خبری مشخص نشده است که چه شد که به یک باره سخن از جنگ و سخن از «فتح مکه» به میان آمد:

«عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ، أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ، أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ غَزَا غَزْوَةَ الفَتْحِ فِي رَمَضَانَ».[2]

«از این شهاب نقل است که گفت: عبید الله بن عبد الله بن عتبه خبر داد که ابن عباس به او خبر

۱ صحیح البخاری (۳/ ۱۸۵).

۲ صحیح البخاری (۵/ ۱۴۵).

داده است که رسول خدا ﷺ «غزوۀ فتح» را در رمضان صورت داد».

همان گونه که ملاحظه می‌شود، از ورود رسول خدا ﷺ به مکه برای انجام مناسک عمره و یا از «فتح مکه» با تعبیر «غزوۀ فتح»، تعبیر شده است.

در همین کتابها باز هم تلاش شده تا به گونه‌ای جای «تاریخ انجام عمره» و «تاریخ فتح مکه» را با یکدیگر عوض کنند یعنی برخلاف آن چه در عبارتِ ﴿... فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾[1] آمده، ابتدا جنگ و یا فتح مکه صورت گرفته است و بعد از آن، انجام مناسک حج!

غیر امامیه روایتهایی را در این خصوص روایت کرده‌اند که بر اساس آنها، پیامبر خدا ﷺ مکه را با جنگ فتح کرده و این در حالی است که گروهی از علمای آنان، همین روایتها را دلیلی بر آن دانسته‌اند که پیامبر اکرم ﷺ مکه را بدون جنگ فتح کرده است! ماوردی در ضمن دلایلی که برای «فتح مکه با صلح» ارائه کرده چنین آورده است:

«... وَيَدُلُّ عَلَيْهِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حِينَ دَخَلَ مَكَّةَ ضُرِبَتْ لَهُ بِالْحَجُونِ قُبَّةٌ أَدَمٌ عِنْدَ رَايَتِهِ الَّتِي رَكَزَهَا الزُّبَيْرُ. فَقِيلَ لَهُ: هَلَّا نَزَلْتَ فِي دُورِكَ؟ فَقَالَ: وَهَلْ تَرَكَ لَنَا عَقِيلٌ مِنْ رَبْعٍ؟! وَلَوْ كَانَ دُخُولُهُ مَكَّةَ عَنْوَةً لَكَانَ رِبَاعُ مَكَّةَ كُلُّهَا لَهُ».[2]

«... و بر این مطلب (=فتح مکه با صلح)، این ماجرا دلیل است که رسول خدا ﷺ وقتی وارد مکه شد، در حجون، در کنار پرچمی که زبیر به زمین زده بود، برای او خیمه‌ای از چرم زده شد. بعد از آن، به او گفته شد: چرا در خانه‌ات ساکن نمی‌شوی؟ او فرمود: آیا عقیل برای ما خانه‌ای باقی گذاشته است؟ و اگر وارد شدنِ او به مکه با جنگ صورت می‌گرفت، تمام خانه‌های مکه از آنِ او می‌شد».

اظهار این مطالب، البته از باب ندانستن و یا از روی اشتباهی در نقل و یا خطای کوچکی در استنباط نیست! ماوردی و امثال او از باب تمسخر به آیات کتاب خدا به این شرح و تفسیرها دست زده‌اند!

و برای آن که استهزاء آنان به کتاب خدا برای باری دیگر روشن شود، نگاهی به آیاتِ ششم و هفتم سورۀ حشر کافی است:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ

---

۱ سورۀ فتح/۲۷.

۲ الحاوی الکبیر (۱۴/ ۲۲۹).

وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ ...﴾.[1]

«**آنچه را که خداوند به رسولش به عنوان «فیء» عطا کرد و شما اسب و شتری بر آن زمینها نتازاندید و هیچ حمله‌ای را انجام ندادید** ولی خداوند، رسولان خود را بر هر کس که بخواهد مسلط می‌سازد. و خدا بر هر چیزی توانا است. **آنچه را که خداوند از اهل قریه‌ها به رسولش به عنوان «فیء» عطا کرد از آنِ خدا و رسولش و خویشِ نزدیک او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است.** ...».

با تصریح این آیات، اگر مکه با صلح فتح شده باشد، حتماً و قطعاً تمام خانه‌ها، تمام زمینها و تمام داراییهای مکه از آنِ پیامبر رحمت ﷺ است در صورتی که اگر مکه با جنگ فتح شده باشد، افراد دیگری نیز ممکن است در آنها حقی داشته باشند!

بر اساس قواعد و قوانینی که در کتابهای عامه در مقابله با کتاب خدا ﷻ وضع شده، اگر چنانچه **مکه با جنگ فتح شده باشد باید همانند بسیاری از علمای عامه آن را غنیمت بدانند و برای تقسیم مکه بین فتح کنندگانش نقشه‌ها بکشند و یا تلاش کنند که به هر گونهٔ ممکن آن را از ملکیت پیامبر خدا ﷺ خارج کنند و اگر بر این باور باشند که مکه با صلح فتح شده است باید برای ملکیت پیامبر خدا ﷺ و یا بنا به عقیدهٔ بعضی دیگر از همین علماء، دست کم برای ملکیتِ چهار پنجم آن، نقشه‌ها بکشند!**

به این سبب، به نظر می‌رسد اگر مسیرِ فتحِ مکّه، با جنگ پیش برود، مشکلهای بسیاری از آن چه بعدها پیش می‌آمد و بعد از شهادتِ خاتمِ پیامبران ﷺ پیش آمد، قابل حل باشد. به این خاطر، برای طرح این مسأله از این زاویه تلاشهای بسیاری صورت گرفته است.

بخاری در صحیحش با نقل روایتهایی **به تقسیمِ غنایمِ مکه پرداخته است:**

«عَنْ أَبِی التَّیَّاحِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا...، یَقُولُ: قَالَتِ الأَنْصَارُ یَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، وَأَعْطَى قُرَیْشًا: وَاللهِ إِنَّ هَذَا لَهُوَ العَجَبُ، إِنَّ سُیُوفَنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَاءِ قُرَیْشٍ، وَغَنَائِمُنَا تُرَدُّ عَلَیْهِمْ! فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِیَّ ﷺ، فَدَعَا الأَنْصَارَ. قَالَ: فَقَالَ: مَا الَّذِی بَلَغَنِی عَنْكُمْ، وَكَانُوا لاَ یَكْذِبُونَ؟! فَقَالُوا: هُوَ الَّذِی بَلَغَكَ. قَالَ: أَوَلاَ تَرْضَوْنَ أَنْ یَرْجِعَ النَّاسُ بِالْغَنَائِمِ إِلَى بُیُوتِهِمْ، وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ إِلَى بُیُوتِكُمْ؟ لَوْ سَلَكَتِ الأَنْصَارُ وَادِیًا، أَوْ شِعْبًا لَسَلَكْتُ وَادِیَ الأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَهُمْ».[2]

«از ابو تیاح نقل است که گفت: از انس... شنیدم که می‌گفت: **در روز فتح مکه در زمانی که پیامبر خدا به قریشیان عطایا را داده بود**، انصار گفتند: به خدا قسم که این مطلب عجیبی است: **خون قریشیان**

۱ سورهٔ حشر/۶ و ۷.

۲ صحیح البخاری (۵/ ۳۰).

از شمشیرهای ما می‌چکد و غنایم ما به آنان بازگشت داده می‌شود. این خبر به پیامبر خدا ﷺ رسید. او انصار را فراخواند و راوی گوید که او به آنان فرمود: این چه خبری است که از شما به من رسیده است؟! آنان گفتند: به همین صورت است و این در حالی بود که انصاریان دروغ نمی‌گفتند. در آن موقع، پیامبر خدا فرمود: **آیا خوشنود از آن نیستید که مردم با غنایم به خانه‌هایشان بازگردند و شما با رسول خدا ﷺ به خانه‌هایتان بازگردید؟!** اگر همهٔ مردم به دشتی و یا به دره‌ای بروند، من به دشت و یا دره‌ای می‌روم که انصار رفتند».

جالب است که **براساس این روایت و مانندهای بسیارش، پیامبر خدا ﷺ غنایم را به خودِ قریشیان باز پس داده است:** «**وَغَنَائِمُنَا تُرَدُّ عَلَيْهِمْ**» و این تلاش این راویان و این محدثان، به خوبی نشان می‌دهد که **به عقیدهٔ این جماعت، مکه از آنِ مشرکان قریش باشد، بهتر از آن است که از آنِ پیامبر رحمت ﷺ باشد و این طبیعی هم هست زیرا در صورتی که مکّه از آنِ پیامبر خدا باشد، فردا و فرداها آنان باید پاسخ مردم را در مورد سرانجامِ این داراییها نیز بدهند!** البته همان گونه که ملاحظه می‌شود، این کار در نهایت دقت و به گونه‌ای انجام شده تا فردا کسی به بخاری و مانندهای او اعتراضی نکند که **مگر ممکن است پیامبر خدا ﷺ با اهل مکه بجنگد، آنان را مغلوب کند، از آنان غنیمت بگیرد و در نهایت، غنایم را به خودِ مکیان باز گرداند؟!** به این سبب، راوی و شاید خودِ بخاری(!) **از واژهٔ «انصار» در مقابل «قریش» استفاده کرده** تا خوانندگانِ این روایتها **خودشان به صورت خودکار در ذهنشان جای «قریش» را با «مهاجران» عوض کنند و تصور کنند که پیامبر خدا ﷺ غنایم را میان مهاجران تقسیم کرد نه میانِ مشرکان قریش!** اما هم عبارتِ «**غَنَائِمُنَا تُرَدُّ عَلَيْهِمْ**» و هم عبارتِ «**أَوَلاَ تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالْغَنَائِمِ إِلَى بُيُوتِهِمْ، وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ إِلَى بُيُوتِكُمْ**» به خوبی نشان می‌دهد که **مقصود از «قریش»، همان «قریش» است و مقصود از «انصار»، همهٔ «مهاجران و انصار». مگر آن که گفته شود: خونِ «مهاجران» از شمشیرهای «انصار» می‌چکید نه خونِ «قریشیان»!** و این صریحِ عبارتِ «**إِنَّ سُيُوفَنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَاءِ قُرَيْشٍ، وَغَنَائِمُنَا تُرَدُّ عَلَيْهِمْ**» است!

در آغاز این روایت، البته معلوم نشده آن چه رسول خدا ﷺ به «قریشیان» داده، چه چیزی بود اما از تعابیری که در ادامهٔ روایت به کار رفته به خوبی دانسته می‌شود که **پیامبر رحمت ﷺ غنایم جنگ فتحِ مکه را میان قریشیان تقسیم کرد نه مثلاً گوشت قربانیهای مسلمانان را!**

بخاری در جای دیگری از صحیحش به این مطلب تصریح کرده است که **آن چه پیامبر خدا ﷺ میان قریشیان تقسیمش کرد، «غنایمِ فتح مکه» بود و نه هیچ چیز دیگری(!):**

«... عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ فَتْحِ مَكَّةَ، قَسَمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ غَنَائِمَ بَيْنَ قُرَيْشٍ. فَغَضِبَتِ الأَنْصَارُ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا، وَتَذْهَبُونَ

بِرَسُولِ اللهِ ﷺ ؟! قَالُوا: بَلَى. قَالَ: لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا أَوْ شِعْبًا، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَهُمْ».[۱]

«... از ابو تیّاح، از انس، نقل است که گفت: وقتی روز فتح مکه شد، رسول خدا ﷺ غنایم را میان قریشیان تقسیم کرد و انصار عصبانی شدند. رسول خدا ﷺ فرمود: آیا شما خشنود از این نیستید که مردم با دنیا به خانه‌هایشان باز می‌گردند و شما با رسول خدا ﷺ ؟! آنان گفتند: بله. او فرمود: اگر همهٔ مردم به دشتی و یا به دره‌ای بروند، من به دشت و یا دره‌ای می‌روم که انصار رفتند».

ممکن است گمان شود، مقصود از این غنایم، تیر و تبر و تخته‌ای بود که احتمالاً گیر مهاجران آمده بود و این به آن مفهوم نیست که پیامبر خدا ﷺ زمینها و خانه‌های مکه را به عنوانِ غنیمت میانِ آنان تقسیم کرده بود اما این گمان، نیز گمان درستی نیست زیرا که بر اساس تصریح این روایت و این روایات، قرار نبود که غنیمت گیرندگان، به مدینه بازگردند و اگر چنین نبود، برای عبارتِ «أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا، وَتَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللهِ» وجه صحیحی یافت نمی‌شود!

گوشه و کنار، این جا و آن جا، گاهی به این مطلب تصریح هم شده که مقصود از این «غنایم»، زمینها و خانه‌های اهل مکه بوده است:

«وَقَالَ الْأَوْزَاعِيُّ: فَتَحَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَكَّةَ عَنْوَةً، فَخَلَّى بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَأَرْضِهِمْ وَدُورِهِمْ بِمَكَّةَ، وَلَمْ يَجْعَلْهَا فَيْئًا».[۲]

«اوزاعی گفته است: رسول خدا ﷺ مکه را با جنگ فتح کرد و پس از آن، راه مهاجران را برای رسیدن به خانه‌ها و زمینهایشان باز گذاشت و مکه را به عنوانِ «فیء» قرار نداد».

به هر حال، اگر این ادعا، ادعای درستی نیز نباشد، این که این روایتها به این نکته تصریح دارد که مکه با جنگ فتح شده و غنیمتهای آن نیز تقسیم شده موضوعی غیر قابل رد و انکار است! به این خاطر، علمایی که به «فتح مکه با صلح» اعتقاد دارند، ادعا کرده‌اند که مقصود از این غنیمتها، غنیمتهای «روز حُنین» است:

«قَوْلُهُ: «يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ»، أَيْ عَامَ فَتْحِ مَكَّةَ. لِأَنَّ الْغَنَائِمَ الْمُشَارَ إِلَيْهَا كَانَتْ غَنَائِمَ حُنَيْنٍ وَكَانَ ذَلِكَ بَعْدَ الْفَتْحِ بِشَهْرَيْنِ».[۳]

۱ صحیح البخاری (۵/ ۱۵۸).
۲ معرفة السنن والآثار (۱۳/ ۲۹۳).
۳ فتح الباری لابن حجر (۷/ ۱۱۱).

«شرح این گفتهٔ او: «**یَوْمَ فَتْحِ مَکَّةَ**»: مقصود، «**سال فتح مکه**» است زیرا **غنیمتهایی که به آنها اشاره شده، غنیمتهای «حُنین» است** و «**غزوهٔ حنین**»، دو ماه بعد از فتح رخ داده است».

به هرحال همه یا غالب علمای عامه براین باورند که **مکه باجنگ فتح شده است** و شاید استثناهای این عقیده قابل چشم پوشی نیز باشد!

بعد از این مرحله و بعد از تثبیتِ «**فتح مکه با جنگ**» نوبت به آن می‌رسد که برای «**تقسیم مکه یا تقسیم غنایمِ آن**» نیز فکری بکنند. این مطلب را به دور از واقعیتها و صد البته با ظن و گمان و با خیال خودشان، در روی کاغذ حل کرده‌اند!

گروه مدافعانِ «**فتح مکه با جنگ**» ـ غالباً پس از تثبیتِ این عقیده، به بحث در خصوصِ تقسیم مکه نیز پرداخته‌اند! و به نظر می‌رسد، تمام جنگ و صلحهایی که در این مورد راه انداخته‌اند، به همین خاطر باشد.[1]

ابن قیّم جوزیه (م. ۷۵۱ه) پس از اعلام آن که تمام احادیث صحیح بر «**فتح مکه با جنگ**» دلالت دارد، به طرح این موضوع پرداخته که با آن که مکه با جنگ فتح شده است چرا پیامبر خدا ﷺ آن را تقسیم نکرد. **یکی از دلایل او برای این که چرا پیامبر رحمت ﷺ مکه را تقسیم نکرد، این است که پیامبر خدا مکه را تقسیم نکرد!**

ابن قیم برای عدم تقسیم مکه سه برهان ارائه کرده است:

۱- **مکه خانهٔ مناسک و محل عبادت است و خدا آن را برای بندگان مسلمانش وقف ساخته است.**

۲- **در مورد زمین، تصمیم با امام است که آن را تقسیم و یا وقف کند.**

۳- **زمین جزء غنیمتهایی نیست که به تقسیمش فرمان داده شده است.**

بعضی از مردمی که این احکام را صادر کرده‌اند، خودشان تشخیص داده‌اند که پیامبر خدا ﷺ به دو دلیل مکه را تقسیم نکرد که البته این دو دلیل با این سه دلیل، اشتراکی ندارد:

۱- **خدا به پیامبرش ﷺ داراییهای زیادی را داده بود به گونه‌ای که او دیگر نیازی به مکه نداشت!**

۲- **پیامبر خدا ﷺ خودش احکامِ ویژه‌ای را برای مکه بنیان گذاشته است.**

به هرحال و همان گونه که پیش از این مطرح شد، آیات سورهٔ حشر به خوبی نشان می‌دهد که:

«مکه چه با جنگ و چه با صلح، فتح شده باشد، تمام خانه‌ها و تمام زمینها و تمام

---

۱ زاد المعاد فی هدی خیر العباد (۳/ ۱۰۷).

داراییهای ساکنانش، همه و همه از آنِ پیامبر رحمت ﷺ است و صد البته نباید از دیده‌ها به دور داشت: در صورتی که مکه با جنگ فتح شده باشد، پیامبر رحمت ﷺ باید بخشی از داراییها را به «ذو القربی»، به «یتیمان»، به «مسکینان» و به «در راه ماندگان» بدهد».

در نهایت، باید دانست که کتاب خدا بر این واقعیت دلالتی روشن دارد که:

«تمام مکه و تمام آبادیهای اطرافِ آن، مشمول فتح مکّه و مشمولِ قواعدی می‌شود که خدا در آیهٔ ششم و یا آیهٔ هفتم از سورهٔ حشر آنها را وضع و به اطلاع مردم رسانده و در هر دو صورت، چه مکه با صلح و چه با جنگ فتح شده باشد، بنا به تصریحِ این آیات، تمام مکه ملک پیامبر رحمت ﷺ است با این تفاوت که اگر مکه با جنگ فتح شده باشد، پیامبر خدا باید حقوقی را نیز برای مواردی اختصاص دهد و پرداخت کند که خدا در آیهٔ هفتم از سورهٔ حشر معین کرده است».